

# مبانی اندیشه سیاسی در آیات مکی قرآن

(قسمت دوم)

ترجمه: مهرا ن اسماعیلی\*

دکتر تیجانی عبدالقادر حامد

## اشاره مترجم

دکتر تیجانی، اهل سودان، دکترای علوم سیاسی خود را در سال ۱۹۸۹ از دانشگاه لندن دریافت کرد و هم اکنون در دانشگاه خارطوم به تدریس اشتغال دارد. یکی از تألیفات وی «اصول الفكر السياسي فی القرآن المکی» است که هم اکنون ترجمه فصل دوم این کتاب پیش روی شماست. وی در این کتاب ضمن ارائه نظریه خود، به تطبیق آن با «تجارب پیامبران پیشین»، «تجربه پیامبر و قریش» و «تجربه پیامبر با قبایل دیگر در سطح شبه جزیره» پرداخته و با این اثر تحصیلات خود را در گرایش فلسفه سیاسی به پایان رسانیده است. این کتاب در سال ۱۹۹۵ برای نخستین بار در اردن منتشر گردید.

\* دانش آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی کارشناسی ارشد رشته تاریخ دانشگاه تربیت مدرس تهران.

## تجارب رسولان پیشین در طول تاریخ بشری

تعیین چارچوب ذهنی تقریباً یک چهارم سوره اعراف را در بر گرفت تا پس از آن به صورت مشروح به تطبیق آن در تاریخ پردازیم و نمونه هایی از مللی که این مفاهیم را از رسولان دریافت کردند ارائه کنیم.

در این جا آیاتی از سوره اعراف را که به تجربه رسولان پرداخته اند در دو مجموعه جداگانه فهرست می کنیم: در فهرست نخست، آیاتی را که در آن بیانات رسولان مطرح شده است جمع آوری می کنیم تا سیر «تحولات تاریخی دعوت» را ببینیم و جایگاه مفاهیمی را که در چارچوب ذهنی ارائه کردیم در ساختاری دینی مشاهده کنیم که در خلال رسالت های پی در پی و متوالی رو به تکامل و ترقی است. در فهرست دوم، در صدد جمع آوری بیانات اجتماعی هستیم که مورد خطاب رسولان بوده اند تا با بررسی «تاریخ بشر»، ببینیم چگونه تعامل با معیاری دینی صورت می گیرد و دین چگونه پاسخی را دریافت می کند. از آن جا که تجارب این رسولان در سوره اعراف و دیگر سوره های مکی قرآن مطرح شده است، از این رو برای ارائه کامل تر و دریافت کامل تر این اندیشه، آیات دیگر سوره ها را نیز در این فهرست می گنجانیم.

### فهرست نخست: بیانات رسولان

۱. حضرت نوح علیه السلام: «لقد أرسلنا نوحاً إلى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من إله غيره إني أخاف عليكم عذاب يومٍ عظيمٍ»<sup>۳۹</sup> ما نوح را به سوی قومش فرستادیم. او گفت: ای قوم، خدا را پرستش کنید، خداوندی به جز او ندارید. من از عذاب آن روز بزرگ بر شما می ترسم».

۲. حضرت هود علیه السلام: «وإلى عاد أخاهم هوداً قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من إله غيره أفلا تتقون»؛<sup>۴۰</sup> و به نزد قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم. به آنان گفت: ای قوم، خدای را پرستید که جز او خدایی ندارید. آیا پروا نمی کنید».

«أوعجبتُم أن جاءكم ذكر من ربكم على رجل منكم لينذركم و اذكروا إذ جعلكم خلفاء من بعد قوم نوح و زادكم في الخلق بسطة فاذكروا آلاء الله لعلكم تفلحون؛<sup>۴۱</sup> آیا تعجب کرده‌اید که از سوی پروردگارتان پندی برای مردی از قوم خودتان برای شما نازل شده باشد تا شما را هشدار دهد و یاد کنید که شما را بعد از قوم نوح جانشین کرد و به شما توانایی بسیار بخشید، پس نعمت‌های الهی را یاد کنید، باشد که رستگار شوید».

۳. حضرت صالح عليه السلام: «وإلى ثمودٍ أخاهم صالحاً قال يا قوم اعبدوا الله مالكم من إله غيره قد جاءكم بينة من ربكم هذه ناقهٌ الله لكم آية فذروها تأكل في أرض الله و لا تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب أليم؛<sup>۴۲</sup> و به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که به آنان گفت: ای قوم من، خداوند را که خدایی جز او ندارید بپرستید. به راستی که پدیده‌ای از سوی پروردگارتان برای شما آمده است، این ماده شتر آیه خداست، پس رهائش کنید که در زمین خدا [بچرد و] بخورد و به او آسیبی نرسانید که عذابی دردناک گریبان‌گیرتان خواهد شد».

«و اذكروا إذ جعلكم خلفاء من بعد عاد و بوأكم في الأرض تتخذون من سهوها قصوراً و تنحتون الجبال بيوتاً فاذكروا آلاء الله و لاتعثوا في الأرض مفسدين؛<sup>۴۳</sup> و یاد کنید که شما را پس از قوم عاد جانشین قرار داد و در این سرزمین جای داد که در بخش‌های هموار و هامونش قصرهایی می‌ساختید و از کوه‌ها برای خود خانه‌هایی می‌تراشیدید؛ پس نعمت‌های الهی را یاد کنید و در این سرزمین فتنه و فساد بر پا نکنید».

۴. حضرت لوط عليه السلام: «و لو طأ إذ قال لقومه أتأتون الفاحشة ما سبقكم بها من أحد من العالمين إنكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل أنتم قوم مسرفون؛<sup>۴۴</sup> و لوط را [به پیامبری فرستادیم] که به قومش می‌گفت آیا عمل ناشایستی را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیان در آن به شما پیش دستی نکرده است. شما از روی شهوت با مردان به جای زنان می‌آمیزید. آری شما قومی تجاوز کار هستید».

۵. حضرت شعيب عليه السلام: «وإلى مدین أخاهم شعيباً قال يا قوم اعبدوا الله مالكم من إله

غیره قد جاء تکم بینة من ربکم فأوفوا الکیل و المیزان و لاتبخسوا الناس أشياءهم و لاتفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها ذلکم خیر لکم إن کنتم مؤمنین و لاتتعدوا بكل صراط توعدون و تصدون عن سبیل الله من آمن تبغونها عوجاً و اذکروا أن کنتم قبلاً فکثرکم و انظروا کیف کان عاقبة المفسدین و إن كانت طائفة منکم بالذی أرسلت به و طائفة لم یؤمنوا فاصبروا حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین؛<sup>۴۵</sup> و به سوی قوم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم که گفت ای قوم من، خداوند را که خدایی جز او ندارید بپرستید، به راستی که حکم روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ پس پیمانه و ترازو را درست بدارید [و تمام بدهید] و به مردم اجناسشان را کم ندهید و در این سرزمین پس از اصلاحش فتنه و فساد نکنید که اگر مؤمن باشید این برایتان بهتر است. به سرهرراهی [به کمین مردم] منشینید که [مردم را] بترسانید و هرکس که ایمان دارد از راه خدا باز دارید و آن را ناهموار و ناهنجار شمارید، و یاد کنید که زمانی اندک شمار بودید و او افزونتان کرد و بنگرید که سرانجام اهل فساد چگونه بود. اگر گروهی از شما به پیام من ایمان آوردند و گروهی ایمان نیاورند صبر کنید تا خداوند در میان ما داوری کند و او بهترین داوران است».

«قد افترینا علی الله کذباً ان عدنا فی ملتکم بعد إذ نجانا الله منها و ما یکون لنا أن نعود فیها إلا إن یشاء الله ربنا و سع ربنا کل شیء علما، علی الله توکلنا ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و أنت خیر الفاتحین؛<sup>۴۶</sup> اگر به آیین شما پس از آن که خداوند از آن نجاتمان داده است بازگردیم به راستی که بر خداوند دروغ بسته ایم، و ما را نسزد که به آن باز گردیم مگر آن که خدا، پروردگاران، بخواهد که علم پروردگاران همه چیز را فرامی گیرد، بر خدا توکل کردیم. پروردگارا، بین ما و قوممان به حق داوری کن که تو بهترین داورانی».

### فهرست دوم: واکنش جوامع

۱. قوم نوح: «قال الملأ من قومه إنا لنراک فی ضلالٍ مبین؛<sup>۴۷</sup> بزرگان قومش گفتند ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم».
- «فکذبوه فانحیناه و الذین معه فی الفلک و اغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا إنهم کانوا قوماً

عمین؛<sup>۴۸</sup> آن گاه او را دروغگو پنداشتند و ما او و کسانی را که در کشتی همراهش بودند نجات دادیم و منکران آیات خود را غرق کردیم که قومی کوردل بودند».

۲. قوم هود: «قال الملأ الذین کفروا من قومه إنا لنراک فی سفاهة و إنا نظنک من الکاذبین؛<sup>۴۹</sup> بزرگان قومش که کفر ورزیده بودند، گفتند ما تو را دچار بی خردی می بینیم و تو را از دروغگویان می دانیم».

«قالوا اجئتنا لنعبد الله وحده و نذر ما کان یعبد آباؤونا فأتنا بما تعدنا إن کنت من الصادقین؛<sup>۵۰</sup> گفتند آیا به سراغ ما آمده ای تا فقط خدا را بپرستیم و آنچه را پدران ما می پرستیدند رها کنیم؟ حال اگر راست می گویی، آنچه از عذاب به ما وعده می دهی بر سر ما بیاور».

«فانجیناه و الذین معه و قطعنا دابر الذین کذبوا بایاتنا و ما کانوا مؤمنین<sup>۵۱</sup>؛ آن گاه او و همراهان او را به رحمت خویش نجات دادیم و ریشه منکران آیات خود را برکندیم و آنان مؤمن نبودند».

۳. قوم صالح: «قال الملأ الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم أتعلمون أن صالحاً مرسل من ربّه؛<sup>۵۲</sup> بزرگان قومش که استکبار می ورزیدند به مؤمنان مستضعف می گفتند آیا مطمئنید که صالح از سوی پروردگارش به پیامبری فرستاده شده است؟ ایشان در پاسخ می گفتند ما به رسالت او ایمان داریم».

«قال الذین استکبروا انا بالذی آمنتم به کافرون فأخذتهم الرجفه فأصبحوا فی دارهم جاثمین؛<sup>۵۳</sup> استکبار پیشگان می گفتند ما به آنچه شما ایمان دارید اعتقادی نداریم، آن گاه زلزله ایشان را فرا گرفت و در خانه ایشان از پای در آمدند».

۴. قوم لوط: «و ما کان جواب قومه إلا أن قالوا أخرجوهم من قریتکم إثمهم أناس یتطهرون؛<sup>۵۴</sup> پاسخ قوم او جز این نبود که می گفتند ایشان را از آبادی خود برانید که ایشان مردمانی منزّه طلب هستند».

«و امطرنا علیهم مطراً فانظر کیف کان عاقبة المجرمین؛<sup>۵۵</sup> و به آنها بارانی باریدیم بنگر که سرانجام گناهکاران چگونه بود».

۵. قوم شعیب: «قال الملأ الذین استکبروا من قومه لنخرجنک یا شعیب و الذین

آمنوا معك من قريتنا أو لتعودن في ملتنا؛<sup>۵۶</sup> بزرگان قوم او كه استكبار ورزيده بودند، گفتند ای شعيب، تو و كسانی را كه همراه تو ايمان آورده‌اند را از آبادی خود بيرون می‌كنيم مگر اين كه به آيين ما در آييد».

«قال الملأ الذين كفروا من قومه لئن اتبعتم شعيباً إنا لكم إذا لخاسرون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا في دارهم جاثمين؛<sup>۵۷</sup> بزرگان قومش كه كفر ورزيده بودند، گفتند اگر از شعيب بيروي كنيد در آن صورت زيانكار خواهيد بود. آن گاه زلزله آنان را فروگرفت و در خانه‌هايشان از پای در آمدند».

با بررسی فهرست نخست می‌بینیم که:

۱. نوح عليه السلام اولین رسول خداوند، دعوت خود را با تعريف دين و عبادت خداوند آغاز نکرد، بلکه قوم خود را مستقيماً به توحيد دعوت نمود: «اعبدوا الله مالكم من إله غيره؛ خداوند را پرستش كنيد، خداوندی جز او نداريد». به روشنی مشخص است كه قوم نوح در «دوران نخستين مذهب» به سر نمی‌بردند و از دين موروثی كه شرك چهره آن را پوشانیده بود آگاهی داشتند؛ از اين رو نوح بر شالوده‌های فراهم آمده به دست آدم، بنای خود را پایه‌گذاري كرد. هود، صالح، لوط و شعيب نیز دعوت خود را با تبیین ماهیت دين آغاز نکردند، چرا كه پیش از اين، دين شناخته شده بود. تمامی اين موارد اشاره به اين مطلب دارند كه خداوند فاصله‌های زمانی را به نحوی در میان پیامبران توزیع کرده است كه اصل دين صدمه نمی‌خورد و معارف آن كمرنگ نمی‌گردد؛ در نتیجه نیازی به تعريف مجدد دين نیست.

۲. رسولان پس از نوح همگی همان متن توحيد را تکرار کردند و پس از آن با بیان تجربه قوم و رسول پیشین برای قوم خود به احتجاج پرداختند.

هود عليه السلام قوم خود را كه پس از نوح می‌زیستند با موقعیت تاریخی شان آشنا كرد. این بدان معنا بود كه سنت‌های تاریخی خداوندی كه به سر قوم نوح آمده بود بر سر قوم هود نیز اجرا خواهد شد. صالح نیز برای قوم خود موقعیت تاریخی شان را برای آنان یاد آوری كرد. آنان پس از عاد و لوط می‌زیستند. او از آنان خواست گناهی را كه

تا کنون احدی مرتکب نشده، مرتکب نشوند. شعیب نیز به فرجام فساد در تاریخ بشر اشاره می‌کند. با جمع‌بندی اشارات مکرر و احتجاجات پیامبران به تاریخ در مسأله دین، به این نتیجه می‌رسیم که می‌توان گفت در اختیار داشتن زمین و سلطه بر آن، شرایط اجتماعی خاص خود را داراست و زمانی که پیامبران دگرگونی‌ها را ایجاد می‌کنند به آن شرایط توجه دارند.

پس خداوند زمین را برای انسان‌ها تعیین کرده و با انزال وحی و ارسال رسولان اصلاح زمین را تحقق بخشیده است؛ در نتیجه هر که در مقابل وحی اعتراض کند و بایستد و یا آن را بی‌اثر سازد، اقدام به فساد و تباهی زمین کرده است که در این صورت یکی از شرایط در اختیار گرفتن زمین و سلطه بر آن محقق نخواهد شد و بر اساس سنت‌های الهی، عدم تحقق این شرط به منزله نابودی و جایگزینی قومی دیگر که آبادی و اصلاح بیشتری را در زمین فراهم می‌کنند، خواهد بود.

۳. چهره فساد و تباهی در زمین بنا به قوم و موقعیت جغرافیای تفاوت می‌کند؛ برای مثال فساد قوم نوح به صورت عبادت نیاکان بروز پیدا کرد و در این وضعیت مجالسی برای بحث و جدل با آنان وجود نداشت؛ قوم هود پس از گشایشی که خداوند در جمعیت آنان ایجاد کرد، در قالبی نظامی نافرمانی کردند؛ فساد قوم لوط در روابط جنسی ظاهر شد و قوم شعیب در روابط اقتصادی خود به فساد گرویدند. به هر حال مظاهر متعدد فساد تنها یک مبنا دارد که عبارت است از انقطاع وحی از زمین و نهایتاً تجاوز به سیادت الهی و سلطنت خداوندی.

۴. تنها در مورد سه رسول نوح، هود و صالح - بر خلاف لوط، شعیب و موسی - هیچ اشاره‌ای مبنی بر این که قومشان با شتاب مبادرت به اخراج پیامبرشان کرده‌اند وجود ندارد؛ چه بسا این به دلیل آن باشد که ایمان آورندگان به این پیامبران اندک بوده و به حجم امت نمی‌رسیده‌اند و در نتیجه از توان سیاسی‌ای برخوردار نبوده‌اند که بتوانند در موازنه قدرت شرکت کرده و یا برای وضعیت سیاسی موجود تهدید کننده باشند. دلیل احتمال این که چه بسا در آن زمان، زمین به دلیل فراوانی آن و یا نقل و انتقالات دایمی مردم، منبعی برای قدرت به حساب نمی‌آمده است؛ از این

رو محدوده‌ای برای قلمرو و اراضی مزروعی در آن دوره وجود نداشته است. در نتیجه اساساً سرزمینی که در آن قدرت به کار گرفته شود، مردم در آن استقرار داشته باشند و شورشیان و انشعابات از آن تبعید گردند، وجود خارجی نداشته است. اگر دامنه بحث را قدری بازتر کنیم، خواهیم گفت که: شیوه تولید در دوره نوح مبتنی بر صید، برداشت از زمین و احتمالاً دامداری بوده است.

نوح خود یادآوری می‌کند که افزایش دارایی و فرزندان یکی از دلایل استکبار و خودداری قومش از پذیرش حق بوده است و چه بسا فزونی دام و چهارپایان عامل استکبارشان بوده است.

اگر دامدار و چوپان بودن قوم هود، نوح و صالح صحیح باشد، در این صورت می‌توان دلیلی برای عدم درخواست این اقوام از پیامبرانشان مبنی بر خروج از سرزمین به دست آورد. ما مدارک دقیقی در دست نداریم تا با استفاده از آن اطلاعاتی درباره پیشرفت اقتصادی و شیوه تولید آن دوره به دست آوریم. اخباریان و مورخان مسلمان علی‌رغم اختلافات در مورد موقعیت دقیق جغرافیای قوم عاد، اشاره کرده‌اند که آنان در یمن می‌زیسته‌اند. مقاتل - که مؤلف آن از تابعین است - ذکر کرده است که «سرزمین عاد در منطقه حضر موت یمن و در درّه‌ای به نام درّه مهره واقع بود و شتر مهریه به آن جا منسوب است. قوم عاد در بهار در نقل و انتقال بودند و زمانی که نی‌ها خشک می‌شدند به منازل خود باز می‌گشتند و آنان از قبیله ارم بودند»<sup>۵۸</sup> مؤید نظر ماست.

۵. واژه «قریه» به نوعی در دوره متأخری مورد استفاده قرار گرفته است، چرا که در گفت‌وگو میان رسولان نخستین و اقوام آنها اثری از این واژه وجود ندارد. این بدان معناست که حیات اجتماعی مردم دچار تحول و ترقی شده است و اقوام از دامداری بدون قلمرو به کشاورزی با قلمروی مشخص و «قریه‌ای» معلوم، تغییر وضعیت دادند و یا در قرای زراعی سکناگزیدند؛ این در حالی است که دیگران به زندگانی چوپانی و کوچ نشینی خود ادامه دادند و تنها برای تجارت و یا پناه بردن، به قریه مراجعه می‌کردند.



زمانی که قریه و یا مردمی یکجانشین در کنار زمین زراعی مورد بهره برداری عموم، وجود داشته باشند، حضور موازینی برای شناسایی حقوق همدیگر و تعیین آن امری اجتناب‌ناپذیر است. به همین صورت وجود نظامی سیاسی برای مردم که در درگیری‌ها و تضارب منافع شخصی بدان مراجعه کنند تا به توسط آن، احکام در میان آنان به اجرا نهاده شود، داد مردم اخذ شود و حقوق آنان را حفظ کند ضروری می‌نماید. هر چند در آن دوره از تاریخ حکومت‌هایی با این گونه نظام‌ها وجود نداشتند؛ اما در هر قریه «ملّی» از بزرگان قوم بوده‌اند که در جایگاه حاکمان قرار داشتند و مردم را بر محور آمیزه‌ای از دین، عرف و منافع متقابل ائتلاف می‌بخشیدند و این آمیزه به ایده و مذهبی (ملّت) به عنوان پشتوانه و اتکای حکومت بزرگان قوم تبدیل می‌گردید؛ در نتیجه هرگاه رسولی برای دعوت به توحید به قریه‌ای فرستاده می‌شد به صورت طبیعی با بزرگان قوم بر سر قدرت به نزاع بر می‌خواست. رسول به دنبال آن بود قدرت را در اختیار خدایی قرار دهد که با نام او و اجازه او سخن می‌گفت. در برابر رسول دو راه وجود داشت یا همراه دین خود از قریه خارج شود و یا دست از آیین خود بردارد و ملّت آنان را بپذیرد. نگاه کنید به فهرست دوم که سابقاً گذشت. البته رسولان اصرار نداشتند که وحی را با قریه مرتبط سازند و این ارتباط را جوهر اجتناب‌ناپذیر رسالت معرفی کنند؛ البته این آغاز درگیری‌ای است که بر پایه مبانی اعمال قدرت سیاسی در جامعه و میزان مشروعیت آن شکل گرفت.

۶. افرادی که به نوح ایمان آوردند جبهه‌ای را تشکیل نمی‌دادند؛ از این رو تا زمان نجات نوح سخنی از آنان در میان نیست. پس از تجربه نوح، به جای تعبیر «الذین آمنوا» از عبارت «الذین استضعفوا فی الأرض» استفاده شده است. این امر بیانگر ترقی قابل ملاحظه‌ای در امر دین است و مفهوم آن این است که مؤمنان در شبکه ارتباطات اجتماعی حضور دارند، ولی فهرست دوم آیات نشان می‌دهد کسانی که به نوح، هود، صالح و شعیب ایمان نیاوردند به صورت اصلاح طلبانه حذف و به شکل‌های متفاوتی نابود شدند. حال که جریان دینی به رشد و حرکت خود ادامه

می دهد، پس مقصود از حذف چیست؟ و این امر چه عبرتی برای حرکت دینداران دارد؟ آیا محو کافران و ابقای مؤمنان - به تنهایی - به این معنا نیست که ماندن بر زمین تنها سزاوار اهل ایمان است؟

هر چند به درستی ترقی و پیشرفتی به نفع حرکت توحید در جریان بود؛ اما در مقابل نیز از جانب امت های دیگر به نوعی اتفاق نظر بر ردّ توحید قابل مشاهده است. در این جا دو حالت وجود دارد یا حرکت نوظهور دینی با آنان به رویارویی بر می خیزد و نابود می شود و سرانجام کفر در زمین ریشه می گیرد و یا این که پس از آن که فرصتی کافی برای هدایت به امت کافر داده شد، آنها از بین رفته و نابود می گردند و حرکت توحید جایگزین آنان می شود؛ آنان نیز تلاش می کنند عوامل نابودی را پدید نیاورند و گرنه مستحق همان سرنوشت خواهند بود. هر چند در آغاز، فلسفه دین بر اساس حالت دوم (نابودی کفار به دست خداوند و با عوامل طبیعی) جریان داشت؛ اما دوران حذف کافران دورانی موقت است و پس از آن، دوران استخلاف و جانشینی آغاز می گردد. پایان دادن به دوره حذف کافران به دو دلیل صورت می گیرد: نخست آن که دستاورد نابودی و حذف کافران (عبرت) هدر نخواهد رفت و حرکت دینی را تغذیه می کند و دوم آن که مؤمنان با حرکت تاریخی و دینی خود مرحله «فرد فردی» را سپری کرده و وارد مرحله «امم» می شوند و آن گاه مسؤولیت اقامه دین، حفاظت از دین و نبرد با کفار بر سر آن، به عهده مؤمنان خواهد بود؛ لذا از این پس تصادم میان مؤمنان و کافران و در سرزمین مشترک رخ خواهد داد و نه میان کافران و قدرت الهی (از نوع طبیعی آن). در این مقطع برخلاف دوره پیشین که خداوند عهده دار نابودی کافران بود و مؤمنان به نوح، هود، صالح و شعیب در این زمینه وظیفه ای نداشتند، جنگ برای مؤمنان واجب و فضیلت شمرده می شود.

از این پس رسولان، خود و پیروانشان مأمور به جنگ با کفار بودند و اقامه دین و به کارگیری توان نظامی در صورت لزوم به عهده آنان نهاده شد و به همین دلیل متّصف به «عزم»<sup>۵۹</sup> شدند. این امر به هیچ وجه بیانگر نقص و کاستی رسولان نخستین نیست، بلکه مشیت تاریخی و اجتماعی خداوند در مورد تطور و ترقی این

گونه تعلق گرفته و این مسأله گزارشی از آن مشیت است. از میان مفسران تابعین، شعبی، کلبی و مجاهد معتقدند اولوالعزم به رسولانی می‌گویند که «مأمور به نبرد شدند، با کافران رویارو شوند و به مبارزه با آنان برخاستند».<sup>۶۰</sup> دیگران و همچنین مجاهد آنان را رسولان صاحب شریعت دانسته‌اند و در این زمینه از نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نام برده‌اند. این دو نظر به هم نزدیکند هر چند برخی از پیامبران صاحب شریعت، مأمور به جنگ نبودند. ابن عباس نظر دیگری دارد؛ او می‌گوید همه رسولان اولوالعزم بوده‌اند و «مِن» در عبارت «اولوالعزم من الرسل» برای بیان جنس است و نه تخصیص. به نظر من ایده نخست به صواب نزدیک‌تر است و ابن عباس هم برای این که مبدا دیگر رسولان را به نقصان منسوب کرده باشد به این ایده روی آورده است که با توضیحاتی که ارائه گردید دیگر جایی برای این نگرانی وجود ندارد، چرا که کاستی زمانی روی می‌دهد که تکلیفی بر روی زمین مانده باشد و وقتی اساساً تکلیفی نباشد نقصانی هم نخواهد بود.

از این به بعد سوره اعراف به دنبال ارائه تجربه موسی به صورت مجزا و تفصیلی است و هر چند این تجربه خارج از روال دعوت رسولان پیشین - تأکید بر توحید و دعوت به آن - نیست؛ اما از نظر حوادث و تحولات غنی است و می‌تواند نمونه مشروحی از درگیری سیاسی رسول و ملاً باشد. مایلم پیش از آن که تجربه موسی عَلَيْهِ السَّلَام را به نمایش بگذارم، قدری درنگ کرده و به پیشرفت‌ها و ترقی‌هایی که تاریخ دینی و نتایج و دستاوردهای سال‌های پیش از موسی و آنچه را که رسالت‌های گذشته بدان رسیده‌اند، نظری انداخته و ضمن برداشت برخی از ظرافت‌های فلسفه تاریخ قرآنی، از این منظر نگاهی سیاسی - استراتژیک به نوع رسالت‌های آغاز شده با موسی عَلَيْهِ السَّلَام بیندازم.

پس از نوح پیشرفت و ترقی شگرفی در تاریخ اندیشه روی داد؛ قریه به شهر بزرگ، ملاً به پادشاه و منافع و آداب به آیین‌هایی رایج تغییر شکل پیدا کرد. در حوزه ایمان نیز تحولاتی رخ داد، مؤمنان به صورت امت در آمدند؛ امتی بدون حاکمیت و فعالیت سیاسی و نظامی. موسی عَلَيْهِ السَّلَام دریافت که فرعون متعرض

حاکمیت الهی شده است و هیچ سهمی از آن برای خداوند قائل نیست و حتی خود ادعای خدایی کرده و وجود خدایی در بالای سر خود را انکار می‌کند. به همین صورت وی متعرض زمین نیز گردیده است و آن را قلمرو مقدس خود می‌داند، به حقوق مردم تعرض کرده و آنان را بندگان خود می‌شمارد و این گونه او تمامی عناصر حاکمیت استبدادی (زمین، مردم، اسلحه و اندیشه) را برای خود تأمین کرده بود. زمین کاملاً و بدون منازع در اختیار او بود و قرآن اشاراتی از سخنان فرعون را مطرح کرده است:

أليس لي ملك مصر و هذه الأنهار تجري من تحتي أفلا تبصرون؛<sup>۶۱</sup> آیا فرمانروایی مصر از آن من نیست و آیا این رودها از زیر [قصر] من روان نیست، آیا نمی‌نگرید؟

این آیه نشان می‌دهد که وی تا چه حد با طبیعت و محصولات برداشت شده از زمین خودکامانه برخورد می‌کرده است. علاوه بر این، آثار مورخان دال بر این مطلب است که فرعون بنی اسرائیل را به عنوان کارگران روی زمین یا ساخت و ساز همچون بردگان در اختیار داشت و از این راه ثروت‌های کلانی به دست می‌آورد. ثروت هنگفت قارون، طبق بیان قرآن، از باب نمونه برای اشاره به این معنا کافی است. بی شک فرعون برای دفاع از قدرت مرکزی خود و حفظ و حراست پادشاهی اش اسلحه و توان نظامی را در انحصار خود داشته است؛ به این توان او در قرآن اشاره شده است:

إن فرعون و هامان و جنودهما كانوا خاطئين؛<sup>۶۲</sup> فرعون و هامان و سپاهیانشان خطا کار بودند.

در مورد اندیشه و یا بهتر بگوییم ایدئولوژی باید گفت که ایدئولوژی فرعون در «خدای شاهی» خلاصه می‌شد و احتمالاً ساحران و کاهنان در مشروعیت بخشیدن به این اندیشه نقش داشته‌اند. ساحران معمولاً می‌توانستند ربطی میان فضای ادیان گذشته، معابد برجای مانده و افسانه‌های باستانی ایجاد کنند و آیینی نو بسازند و در معبد جدید، خود نقش پیامبری را ایفا کنند. به هر حال همان گونه که خواهیم دید،

بر خلاف اراده نظامیان و ساحران، این اندیشه به عنوان نقطه ضعف اساسی ساخت فرعون باقی ماند.

از طرف دیگر، موسی تنها یکی از عناصر حاکمیت سیاسی یعنی اندیشه (وحی) را در اختیار داشت و برای تحقق حاکمیت، به زمین، سلاح و مردم نیازمند بود. با بررسی حرکت تاریخی و تحوّل‌آمیز دین به این نکته پی می‌بریم که جریان توحید به رشد و شکوفایی خود رسیده است. مؤمنان باگذار از دوره تشّت و فردیت، به دوره‌ای رسیده‌اند که در آن به صورت امت در آمده‌اند؛ البته توجه داریم که مؤمنان هر چند این دوره را سپری کرده‌اند؛ اما با توجه به واقعیت‌های تاریخی باید گفت که هیچ تضمینی برای بازنگشتن به دوره استضعاف گذشته برای آنان وجود ندارد و آنان هرگاه با جمعیتی که فزونی گرفته و در چارچوب عشیره‌ای معین، قدرت را در قریه‌ای در اختیارگیرند باز نیروهای کفر بر آنها چیره شده و آنان را به دوره استضعاف باز می‌گردانند و این دوره این‌گونه ادامه می‌یابد.

بر این اساس، هر چند با سپری شدن عهد رسولانی که مأمور به جنگ نبودند، جریان توحید از مرحله استضعاف عبور کرد؛ اما این عبور نمی‌تواند ابدی باشد. با نگاهی ویژه به بنی اسرائیل خواهیم دید که آنان از فرمانبرداری به تنگ آمده بودند و این در حالی بود که جمعیت‌شان رو به فزونی بود و به مرحله دست‌یابی به قدرت (مکنت) در مصر نزدیک می‌شدند و عملاً در دوره یوسف علیه السلام به آن دست یافتند. قرآن از زبان خداوند این‌گونه حکایت می‌کند:

و کذلک مکنا لیسف فی الأرض یتبوا منها حیث یشاء؛<sup>۶۳</sup> بدین سان

یوسف را در زمین تمکن بخشیدیم که در آن هر جا خواهد قرار گیرد.

ربّ قد آتینی من الملک و علّمتنی من تأویل الأحادیث فاطر السماوات و الأرض؛<sup>۶۴</sup> پروردگارا، به من بهره‌ای از فرمانروایی و بهره‌ای از تعبیر خواب

بخشیدی، ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین.

این یوسف همان پیامبر بنی اسرائیل است که آنان را وارد مصر گردانید. قوم او که آنان را به نام بنی اسرائیل می‌شناختند در دوره‌ای که وی به پادشاهی رسید و قدرت

را در مصر به دست گرفت، به چنان عزّتی رسیدند که هیچ یک از امت‌های توحیدی پیشین بدان دست نیافته بودند و توان مالی و جمعیتی آنان به حدّی رسید که بتوانند از دین دفاع کنند، آن را بر پای دارند و در پناه خود از آن محافظت کنند. بدین صورت، دوره استئصال و نابودی کافران با عوامل طبیعی به پایان رسید و مرحله بحث و گفت‌وگو میان کافران و مؤمنان در سرزمین مشترک آغاز گردید. همان‌گونه که قبلاً اشاره کردم، استئصال و نابودی کافران سیاستی موقت و کوتاه مدّت بود؛ از این رو تمامی فلسفه تاریخ دین بر پایه بحث و گفت‌وگو مبتنی خواهد بود و در نتیجه زمین به خودی خود هیچ خصوصیت ویژه‌ای جز این که مأمن دین است (همچون سرزمین موعود)<sup>۶۵</sup> نخواهد داشت و هیچ ملّتی به خودی خود ممتاز نخواهد بود مگر آن که دین به وسیله و در میان آنان (همچون ملّت برگزیده الهی) بر پا گردد. تمامی زمین از آن خداست و خداوند بر اساس شرایطی سیاسی و تمدنی که وحی مسلّح [وحی ای که با سلاح تجهیز شده] محور و زیر بنای آن است، آن را جایگاه تبادل نظر تمامی مردم قرار داده است تا این‌گونه دین خداوند بر پا شود. تاریخ دین دقیقاً همین پیام را با خود دارد. به همین دلیل قرآن تجربه موسی عَلَيْهِ السَّلَام را به صورت مجزا و تفصیلی و پس از ارائه تجارب رسولان پیشین آورده است و مکرراً اشاره می‌کند که موسی عَلَيْهِ السَّلَام پس از آنان آمد:

ثم بعثنا من بعدهم موسى باياتنا؛<sup>۶۶</sup> سپس پس از آنان موسی را با معجزات خویش فرستادیم.

پس از موسی عَلَيْهِ السَّلَام امت مؤمن براساس توان و تلاش خود به سه دسته تقسیم شدند: برخی قاصر بودند و هنوز به مرحله تمکن و دست‌یابی به قدرت در زمین نرسیده بودند و در استضعاف به سر می‌بردند؛ برخی قاعد بودند و در اقامه دین از خود سستی نشان می‌دادند و برخی مجاهد بودند و با تلاش خود توانستند دین خدا را در زمین بر پا دارند. موسی عَلَيْهِ السَّلَام مشاهده کرد که قوم بنی اسرائیل پس از دوره قدرت و فتوحی که با یوسف سپری کرده بود<sup>۶۷</sup>، هم اکنون به دلایل داخلی در استضعاف به سر می‌برد. بنی اسرائیل در جنگ و جهاد از خود سستی و کوتاهی

نشان داده بودند و شرایط دست‌یابی به قدرت را محقق نساخته بودند؛ بنابراین طبیعی است که روش موسی با روش نوح، هود و صالح در اقامه دین تفاوت خواهد داشت، چراکه داده‌های واقعی را که موسی در آن گام برمی‌دارد با داده‌های دیگران تفاوت دارد؛ از این رو در بیان قرآن هیچ‌گاه نمی‌بینیم که موسی - بر خلاف نوح - مردم را به توحید دعوت کرده باشد. اولین اقدامی که قرآن از موسی به نمایش می‌گذارد، صحنه رویارویی مستقیم موسی و فرعون است، حتی در برخی از آیات قرآن تصریح شده است که ما موسی را به نزد فرعون، شاه دروغگو فرستادیم؛ پس مسئولیت نهایی موسی در اعتلای موقعیت قوم خود از جایگاه استضعاف و پایین کشاندن موقعیت فرعون و ملأش از جایگاه استکبار و افترا خلاصه می‌گردد تا بدین وسیله تمامی ولایت‌ها برای خدا یکی گردند.

از این پس آیات سوره اعراف را که به داستان موسی پرداخته‌اند دسته‌بندی کرده و بر اساس ترتیب زمانی حوادث، آنها را ارائه خواهیم کرد.

### صحنه اول

«ثم بعثنا من بعدهم موسی بآیاتنا إلی فرعون و ملأته فظلموا بها فانظر کیف کان عاقبة المفسدین؛<sup>۶۸</sup> سپس پس از آنان موسی را همراه با معجزات خویش به سوی فرعون و بزرگان قومش فرستادیم و در حق آیات ما ستم کردند، پس بنگر سرانجام اهل فساد چگونه بوده است».

«قال موسی یا فرعون إنی رسولٌ من ربّ العالمین حقیق علی أن لا أقول علی الله الا الحق قد جئتکم ببینة من ربکم فارسل معی بنی اسرائیل؛<sup>۶۹</sup> موسی گفت: ای فرعون، من پیامبری از سوی پروردگار جهانیانم سزاوار است که به خداوند جز سخن حق نسبت ندهم به راستی که معجزه‌ای از سوی پروردگارتان برایتان آورده‌ام. پس بنی اسرائیل را همراه من بفرست».

در این صحنه سه مسأله وجود دارد: نخست آن که موسی به همراه آیات خداوندی به نزد فرعون و ملأش فرستاده شد؛ دوم آن که فرعون و ملأ او آیات الهی را تکذیب و به آنها ظلم کردند و سوم آن که درخواست موسی از فرعون این بود که

بنی اسرائیل را با او همراه کند. باید در نظر داشت که این سه مسأله در یک زمان اتفاق نیفتاده است، هر چند ظاهر آیه چنین می‌گوید و شیوه بیان قصص در قرآن گاه اقتضای چنین اموری را دارد. به طور یقین متوجه هستیم که طبیعت این امر مستلزم این است که احتمالاً در آغاز تلاش‌هایی برای ایجاد مجاری گفت‌وگوی ملایم در ارتباط موسی و فرعون صورت گرفته است - همان‌گونه که قرآن بدان اشاره دارد - به امید آن که او متذکر و متنبّه شود؛ سپس اگر فرعون گفت‌وگوی ملایم و مناسب را رد کرد و از خود رویارویی و مواجهه نشان داد، آن‌گاه موسی معجزات خود را خواهد آورد. به صورت ضمنی در می‌یابیم که هر چند مسؤولیت اساسی موسی بیرون آوردن بنی اسرائیل از تحت سیطره و آزار مصریان و بردن آنان به سرزمین موعودی که شیر و عسل از آن می‌جوشد بوده است؛ اما این بدان معنا نیست که وی صرفاً رسول بنی اسرائیل باشد. زمانی که می‌گوییم موسی به نزد قومش فرستاده شد، منظورمان از قومش، جمعیت متشکل از بنی اسرائیل و قبطیان است، چراکه موسی از نظر نسب، اسرائیلی و از نظر موطن، مصری به حساب می‌آید و از آن جا که دعوت موسی برای تمامی اهالی مصر است، فرعون و ملأ او را نیز در بر می‌گیرد و احتمال ایمان آنان نیز وجود داشته است. اگر فرعون ایمان می‌آورد و از ادعای حاکمیت خود دست بر می‌داشت، به خودی خود آزار و فشار بر مردم، خواه قبطی و خواه اسرائیلی، به پایان می‌رسید و هدف اساسی دعوت موسی نیز همین بود؛ اما فرعون و ملأ او به آیات الهی ستم روا داشتند و رسالت موسی را دروغ دانستند:

قال الملأ من قوم فرعون إن هذا لساحر علیم یرید أن یخرجکم من أرضکم  
فماذا تأمرون؛<sup>۷۰</sup> بزرگان قومش گفتند این [مرد] جادوگری دانا است، می‌خواهد

شما را از سرزمینتان بیرون کند، چه می‌گویید.

موسی از ابتدا متقاضی بیرون بردن مصریان از سرزمینشان نبود، بلکه او به توحید الهی دعوت می‌کرد. فرعون و ملأ او دریافتند که دعوت به توحید همان و دست برداشتن از ادعای سیادت و تقدیم آن به موسی همان. در واقع در خواست کناره‌گیری از سیادت نسبت به تقاضای بیرون رفتن از سرزمین برابر و یا حتی



بزرگ‌تر است. این مسأله را فرعون و ملائش با شیواترین عبارات این‌گونه بیان کرده‌اند:

قالوا أَجئنا لتلفتنا عمّا آباءنا و تكون لكم الكبرياء في الأرض و ما نحن لكم بمؤمنين؛<sup>۷۱</sup> گفتند آیا به سراغ ما آمده‌ای که ما را از شیوه‌ای که پدرانمان را بر آن یافتیم، باز داری، و در این سرزمین ریاست از شما دو تن باشد؟ ما سخن شما را باور نداریم.

در نتیجه نزاع میان موسی و فرعون بر سر پادشاهی در زمین است. موسی دریافت که در برابر سنت تاریخی انتخاب قرار گرفته است و باید یا با دین خود به سرزمین دیگری رود و یا دست از آیین و دعوت خود بردارد. از آن جا که مبنای دعوت دینی پیوند دین، سرزمین و سلطه بر آن به نام خداست؛ از این رو این سنت مردود بود. در این شرایط تقریباً هر دو گروه در آستانه نبرد قرار گرفتند. موسی آگاه بود که این نبرد به مصلحت دین نیست به ویژه آن که بنی اسرائیل هنوز در یک جبهه وحدت نداشتند و پیام رسالت موسی که بر اساس آن می‌جنگیدند، کاملاً به همه آنها نرسیده بود و کتابی نیز بر موسی نازل نشده بود؛ از این رو اگر جنگی در کار بود می‌باید به تعویق بیفتد. این جا بود که موسی طرح دیگری را پیشنهاد کرد. در این طرح وی از فرعون تقاضا نمود اجازه دهد که او به همراهی بنی اسرائیل از مصر بیرون روند.

این تقاضا نسبت به تقاضای نخست موسی که در آن از فرعون تقاضای کناره‌گیری از سیادت بر مصر را کرده بود کمتر نبود و تنها ملایم‌تر و مسالمت‌آمیزتر بود. برخی گمان کرده‌اند که عقب نشینی موسی از مصر به این معناست که وی به نفع فرعون از حکومت مصر چشم پوشی کرده و آن را بی ارزش دانسته است. خیر، این‌گونه نیست؛ چشم پوشی نهایی از زمین، چشم پوشی از خود رسالت است. اگر بیرون رفتن بنی اسرائیل از مصر به معنای دست برداشتن موسی از مصر بود، چرا با اعتراض فرعون و نه استقبال او مواجه شد؟ آری خروج جمعی بنی اسرائیل به همراه پیامبری که آنان را رهبری می‌کرد، بدان معنا بود که بنی اسرائیل پس از گذران

دورهٔ بردگی، اکنون امتی است که میان او و سیادت تنها یک سرزمین فاصله است و شاید این سرزمین در همسایگی خود مصر باشد. احتمال این امر وجود داشت که همان گونه که موسی در جوانی به صحرانشینان شرق نیل پناه برد و به مدین گریخت، اکنون نیز بنی اسرائیل علیه فرعون از آنان استمداد کنند و حتی شاید بنی اسرائیل با دشمنان مصر پیوند برقرار کند و در آن صورت مصر درگیر جنگ‌های طولانی از شمال و شرق خود خواهد بود.<sup>۷۲</sup> علاوه بر این، خروج جمعی بنی اسرائیل از مصر ساختار اقتصادی آنان را فرو می‌پاشید، چرا که بخش اعظم نیرویی که بر زمین‌ها کار می‌کردند از بنی اسرائیل بودند و در واقع بر اساس نظام اقطاعی رایج در مصر آن زمان، آنان بخشی از زمین محسوب می‌شدند. شاید تعبیری را که موسی در مقابل فرعون به کار برد و قرآن از آن یاد کرده است: «و تلک نعمة تمّنها علیّٰ این عبدت بنی اسرائیل؛<sup>۷۳</sup> آیا این نعمتی است که بر من می‌نهی که بنی اسرائیل را به بردگی کشانده‌ای!» اشاره به این امر باشد که آنان در رهن و گرو زمین‌ها بوده‌اند. به هر حال، فرعون قاطعانه با این پیشنهاد مخالفت کرد و ضمن تنگ‌تر کردن حصار بر آنان و اعمال نظارت بیشتر، دستور داد فشار و کارهای سنگین بیشتری بر آنان تحمیل کنند و آنان را به مشقّت و سختی انداخت. موسی و مؤمنان به او در شرایط بسیار سختی قرار گرفتند و نه توانایی جنگ را داشتند و نه قدرت بر خروج از مصر. این امر در صحنه بعدی به تصویر کشیده شده است.

### صحنه دوم

«و قال الملأ من قوم فرعون أتذر موسى و قومه لیفسدوا فی الأرض و یدرک و آهتک قال سنقتل أبناءهم و نستحیی نساءهم و إنّنا فوقهم قاهرون؛<sup>۷۴</sup> بزرگان قوم فرعون گفتند آیا موسی و قومش را رها می‌کنی که در این سرزمین فساد برپا کنند و تو و خدایانت را رها کنند؟ گفت به زودی پسرانشان را خواهیم کشت و زنانشان را زنده خواهیم گذاشت و ما بر آنان چیره‌ایم.»

«قال موسى لقومه استعینوا بالله و اصبروا إنّ الأرض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین؛<sup>۷۵</sup> موسی به قومش گفت از خدا مدد بجوید و شکیبایی کنید، چرا

که زمین از آن خداست و به هر کس از بندگانش که بخواهد به میراث می دهد و نیک سرانجامی از آن پرهیزگاران است».

«فما آمن لموسى إلا ذرية من قومه على خوفٍ من فرعون و ملائهم أن يفتنهم و إن فرعون لعالٍ في الأرض و إنه لمن المسرفين؛<sup>۷۶</sup> به موسی جز ذریه‌ای از قومش ایمان نیاوردند، آن هم با ترس از فرعون و بزرگان قومش که مبادا ایشان را در بلا افکند. فرعون در آن سرزمین گردنکش بود و همو از تجاوزکاران بود».

«و قال موسى يا قوم إن كنتم آمنتم بالله فعليه توكلوا إن كنتم مسلمين فقالوا على الله توكلنا ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمين و نجنا برحمتك من القوم الكافرين و أوحينا إلى موسى و أخيه أن تبوءا لقومكما بمصر بيوتاً و اجعلوا بيوتكم قبلة و اقيموا الصلاة و بشرّ المؤمنين؛<sup>۷۷</sup> موسی گفت ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده‌اید، و اگر اهل تسلیم هستید پس بر او توکل کنید. گفتند بر خدا توکل کردیم. پروردگارا، ما را دستخوش ستمگران مگردان و به رحمت خودت ما را از خداشناسان رهایی بخش و به موسی و برادرش وحی کردیم که خانه‌هایی در مصر برای قوم خود مهیا کن و خانه‌هایتان را رو به قبله قرار دهید و نماز را بر پا دارید و مؤمنان را بشارت ده».

فرعون با برخورد خشونت‌آمیز خود از سیاست تصفیة فیزیکی و استفاده از قدرت سیاسی و نظامی خود پرده برداشت و موسی در طرف مقابل چاره‌ای جز تحمل و مقاومت نداشت و ما شاهد موسی‌ای جدی و مصمم هستیم. وی تمامی فلسفه تاریخ دینی را که ما در صدد شرح و تبیین آن بودیم را این‌گونه تلخیص می‌کند:

استعينوا بالله و اصبروا إن الأرض لله يورثها من يشاء و العاقبة للمتقين؛<sup>۷۸</sup> از خداوند مدد بجوید و شکیبایی کنید، چرا که زمین از آن خداوند است، به هر کس از بندگانش که بخواهد به میراث می دهد و نیک سرانجامی از آن پرهیزکاران است.

وی در این جا از اندیشه استخلاف و جایگزینی پرده بر می‌گشاید و قوم خود را به صبر و استمداد از خداوند - از شرایط دست‌یابی به قدرت - فرا می‌خواند.

قبلاً گفتیم که قوم موسی از توانایی بالای نظامی برخوردار نبود. در طی آیات گذشته مطرح گردید که به دلیل ترس از فرعون، تنها فرزندان قوم موسی به او ایمان آوردند. آیا این امر بدان معناست که خود بنی اسرائیل ایمان نیاوردند و فرزندان خردسالشان ایمان آوردند؟ این دیدگاه سید قطب در کتاب فی ظلال القرآن<sup>۷۹</sup> است، چون او مرجع ضمیر «قومه» را بنی اسرائیل دانسته است. از نظر ما از آن جا که قرآن در جای دیگر گفته است که مؤمنان به موسی تنها از میان خردسالان نبودند، این ارجاع ضمیر ضعیف است:

فلما جاءهم بالحق من عندنا قالوا اقتلوا أبناء الذين آمنوا و استحيوا نساءهم و ما كيد الكافرين الا في ضلال؛<sup>۸۰</sup> و چون حق را از سوی ما برای آنان آورده گفتند پس کسانی را که همراه او ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را زنده بگذارید و نیرنگ کافران جز در تباهی نیست.

پس کسانی که فرعون دستور داد تا فرزندانشان را بکشند و زنانشان را زنده بگذارند نه تنها خردسال نبودند، بلکه خود فرزند خردسال داشتند و خداوند ایمان آنان را تأیید کرده است. در این زمینه آنچه زمخشری مطرح کرده به صواب نزدیک‌تر است. وی می‌گوید:

منظور از «ذریة من قومه» بخشی از آل بنی اسرائیل است، و سپس به ذکر روایتی پرداخته است که بر اساس آن ضمیر «قومه» به فرعون بر می‌گردد؛ از این رو ذریه قوم فرعون را مؤمن آل فرعون، آسیه همسر فرعون، خزانه دار فرعون و همسر و آرایشگر او می‌داند.<sup>۸۱</sup> از نظر زمخشری این آیه به مرحله نخستین دعوت موسی ارتباط دارد (والله اعلم).

در هر حال آیا دوره صبر و انتظاری که مطرح شد، بخشی از برنامه موسی بوده است و یا شرایطی اضطراری؟ سید قطب در تفسیر این آیه از سوره یونس: «و أوحينا إلى موسى وأخيه أن تبوءا لقومكما بمصر بيوتاً و اجعلوا بيوتكم قبله و اقيموا الصلاة و بشّر المؤمنین: به موسی و برادرش وحی کردیم که خانه‌هایی در مصر برای قوم خود مهیا کن و خانه‌هایتان را رو به قبله قرار دهید و نماز را به پا دارید و مؤمنان را بشارت

ده»، بر این ایده است که دوره انتظار بخشی از برنامه هدمند موسی است که در طی آن تفکیک و جداسازی مؤمنان از کافران صورت می‌گیرد. وی می‌گوید:

در این دوره به موسی و هارون وحی گردید تا برای کسب آمادگی لازم جهت حرکت از مصر در موعد مناسب خانه‌هایی ویژه بنی اسرائیل بنا کنند و در آن به سازماندهی آنان بپردازند و خداوند در این جا چند سفارش به بنی اسرائیل می‌کند: نخست آن که تا حد امکان ضمن پرهیز از شرّ و فساد جاهلی، مؤمنان گرد هم آیند تا تطهیر، تزکیه، آموزش و سازماندهی آنان محقق شود و زمان وعده خدا نیز فرا رسد، و دوم آن که از معابد جاهلی دوری کرده و از منازل مؤمنان به عنوان محل عبادت استفاده کنند تا حسّ کناره‌گیری در جامعه جاهلی در آنان به وجود آید و عبادات آنان نیز بر اساس روش صحیح صورت گیرد.<sup>۸۲</sup>

از نظر سید قطب خروج از مصر، هدف استراتژیک موسی است؛ از این رو بهتر است با کناره‌گیری مؤمنان در جامعه مصر که به موجب آن تمایز و تطهیر آنان محقق می‌شود، مقدمات حرکت از مصر در زمان مناسب تأمین شود؛ در حالی که از نظر ما ماندن در مصر هدف استراتژیک موسی است و نه بیرون رفتن از آن. مأموریت او این نبود که بنی اسرائیل را از مصر به عقب بکشاند تا پس از آن به دور از جامعه جاهلی در جست‌وجوی سرزمینی برای اقامه دین و تطهیر و تزکیه باشد، بلکه رسالت در این بود که در مصر به همراه قبطیان و بنی اسرائیل بماند و دین را در مصر اقامه کند و آن‌گاه خداوند در سرزمین مشترک عده‌ای را مایه ابتلا و آزمایش دیگران قرار دهد، پس عده‌ای تزکیه و عده‌ای هلاک می‌گردند و در نهایت خداوند زمین را برای صالحان که جانشین اویند به ارث خواهد نهاد.

افزون بر این، در شرایطی که بنی اسرائیل در آن می‌زیستند، تحقق عملی کناره‌گیری را که سید قطب توصیف کرده غیر ممکن است. اگر امکان تجمع، آموزش و سازماندهی مؤمنان ظاهر وجود داشت، پس چرا می‌خواستند بروند و به کجا؟ علاوه بر این، آیاتی را که او دالّ بر کناره‌گیری از جامعه جاهلی و فاصله گرفتن از آن می‌گیرد مورد قبول ما نیست، چرا که طبق حکایت قرآن، خداوند به موسی و هارون

دستور داد برای اقامت قوم خود در مصر منازلی را تهیه کنند و تهیه اقامتگاه نه به معنای کناره‌گیری است و نه به معنای آمادگی برای سفر و عقب نشینی. زمخشری در تفسیر خود از این آیه چنین می‌گوید:

معنای آیه این است که خانه‌هایی را در مصر برای اقامت قوم خود و نماز و عبادت تهیه کنید.<sup>۸۳</sup> خانه‌هایتان را قبله قرار دهید، یعنی عبادت‌گاه‌های خود را رو به قبله (کعبه) قرار دهید، چرا که موسی و قومش رو به کعبه نماز می‌خواندند.

وی در ادامه در شرح واژه «فاستقیا» می‌گوید: «وضعیت کنونی خود را - که در آن به دعوت و ارائه احتجاج قرار دارید - حفظ کنید». ابن جریج می‌گوید: «موسی پس از دعا، چهل سال منتظر ماند» و این نظر عجیب به نظر می‌آید، هر چند بیانگر این امر است که اندیشه‌ماندن در مصر، اندیشه‌ غالب بوده است. در گذشته گفتیم که خروج از مصر، نه امری اختیاری بود و نه برنامه‌ای از قبل تهیه شده که بدون آن پیروزی متصور نباشد، علاوه بر این که با توجه به تجارب رسولان پیشین، فاصله‌گیری مؤمنان با تصویر و اهدافی که سید قطب ارائه می‌دهد، جایگاهی در منطق دینی ندارد؛ اما با این همه خروج از مصر اتفاق افتاد، چرا؟ این مسأله‌ای است که با استفاده از آیات مکی سوره‌های یونس و دخان به تصویر آن می‌پردازیم.

### صحنه سوم

«قال موسى ربنا انك أتيت فرعون و ملاءه زينة و أموالاً في الحياة الدنيا ربنا ليضلونا عن سبيلك ربنا اطمس على أموالهم و اشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الأليم قال قد اجيببت دعوتكما؛<sup>۸۴</sup> موسی گفت پروردگارا، تو به فرعون و بزرگان قومش در زندگانی دنیا زینت و مال و منال بخشیدی، پروردگارا که سرانجام [مردمان را] از راه تو گمراه دارند، پروردگارا، اموالشان را بی برکت گردان و دل‌هایشان را سخت کن که تازمانی که آن عذاب دردناک را ببیند ایمان نیاورند».

«فدعاربّه إن هؤلاء قومٌ مجرمون فأسر بعبادی ليلاً إنكم متبعون؛<sup>۸۵</sup> آن‌گاه به درگاه پروردگارش ندا داد که اینان قومی گنهکارند. [پاسخ آمد که] پس بندگانم را شبانه

روانه کن. شما تعقیب می شوید».

در آیات فوق می بینیم که موسی پس از گفت و گو، احتجاج و ارائه معجزه، نهایتاً پذیرفت که فرعون و قومش ایمان نخواهند آورد و این همان نتیجه‌ای بود که نوح در مورد قومش بدان رسیده بود. از طرف دیگر آزار و اذیت‌های وارده بر بنی اسرائیل افزایش یافته بود و در مقابل، موسی هیچ ابزاری جز صبر و انتظار در اختیار نداشت و این در حالی بود که صبری که موسی به قومش سفارش می‌کرد، آنان را در آستانه یأس و ناامیدی قرار داده بود:

قالوا أودینا من قبل أن تأتینا و من بعد ما جئتنا؛<sup>۸۶</sup> گفتند پیش از آن که نزد ما

بیایی و پس از آن که نزد ما آمدی همچنان آزار و اذیت دیدیم.

در این وضعیت روانی، ریشه‌های ایمان در معرض تهدید قرار گرفته بود و موسی تنها می‌توانست دست به دعا بردارد و از خدا بخواهد ثروت و دارایی آنان را نابودگرداند تا دست از طغیان بردارند و دل‌هایشان را سخت‌گرداند تا ایمان نیاورند و عذاب دردناک را بچشند. خداوند دعای موسی را اجابت کرد و در آن موقعیت تنها به او این اجازه را داد که از مصر خارج شود. همان طور که ملاحظه می‌کنیم، موسی این تقاضا را مطرح نکرده بود و اگر این طرح در خاطر او بود در دعای خود آن را مطرح می‌کرد؛ اما این در خواست را طرح نکرد و از خدا خواست نظام استبدادی فرعون و ابزارهای آن را نابودگرداند.

در این جا یک سؤال قابل ارائه است: آیا نابودی نظام سلطنتی فرعون بدان شیوه، ادامه سیاست نابودی (استئصال) نبود؟ آیا در گذشته نگفتیم که دوران اجرای این سیاست در تاریخ دینی و در عهد موسی به پایان رسیده است؟ در پاسخ می‌گوییم: تفاوت موجود میان سیاست و برنامه نابودی (استئصال) و سیاست و برنامه دست به دست شدن قدرت (استخلاف) تفاوتی تام و مطلق نیست و شاید در برخی از دوره‌ها، شاهد اجرای هر دو برنامه (یکی به صورت کم رنگ‌تر و دیگر به صورت بارز) باشیم؛ مثلاً سیاست اجرا شده در مورد قوم نوح به سیاست نابودی نزدیک‌تر است و به تلاش بشری مؤمنان در ساخت و ساز کشتی و تهیه زوج‌هایی از

جانداران توجه داریم. در مقابل، جنگ بدر به سیاست استخلاف نزدیک‌تر است و مؤمنان هم علاوه بر تلاش خود، مورد حمایت ملایکه و طبیعت قرار گرفتند. علاوه بر این باید افزود که سیاست نابودی نیز به صورت‌های متفاوت اجرا می‌گردد. دوره نابودی کفار به دست نیروهای طبیعت در تاریخ به سرآمده است؛ اما این امر مانع تحقق آن نمی‌تواند باشد و در مرحله گفت‌وگو و استخلاف نیز این سیاست از طریق توان بشری می‌تواند به اجرا در آید و آن‌گاه برای مثال، جنگجوی مؤمن توانی برابر توان سیل و یا طوفان از خود نشان می‌دهد و اشارات قرآنی در این زمینه چنین می‌گویند:

إِنَّ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ؛<sup>۸۷</sup> اگر از شما بیست تن شکستنا باشند بر دویست تن غلبه خواهند کرد.

### نتیجه‌گیری

توقف ما در سراسر تجارب رسولان پیشین و بررسی آن تجارب تنها بدین دلیل صورت گرفت که بتوانیم بگوییم فلسفه سیاسی قرآن در تاریخ بشر حرکتی تطبیقی پیدا کرده است به گونه‌ای که بیننده با نگاه به آن می‌تواند فلسفه تاریخ آن را استنتاج کند و آن را مبنای شناخت چارچوب و ماهیت فعل سیاسی قرار دهد. این امر کاملاً طبیعی است، چرا که با همان دیدگاهی که انسان به تاریخ بشر نگاه می‌کند و آن را تفسیر می‌نماید، با همان نگاه نیز به آینده می‌نگرد و برای آن برنامه ریزی می‌کند. خلاصه و چکیده نتایج به دست آمده از بررسی تجارب رسولان پیشین (از نوح تا موسی) عبارتند از:

۱. دینداری با «تنزیلی» که در دسترس مردم قرار می‌گیرد آغاز می‌شود. دینداری «تلاشی» است که مردم طی آن مأمورند وحی را بشناسند و بر اساس آن عدالت را به اجرا نهند و عدالت پیوندی است که از طریق تلاش انسان‌ها میان زمین و وحی برقرار می‌شود؛ در نتیجه سیادت تنها از آن خداوند خواهد شد و همه انسان‌ها در برابر احکام نازل شده‌اش یکسان خواهند بود؛ از این رو بن‌مایه وجود هر فعل سیاسی از منظر اسلام عبارت است از تلاش برای «شناخت وحی و اقامه عدالت بر



اساس آن».

۲. «وضعیتی» که مردم پیش از نزول وحی در آن به سر می‌برند، وضعیتی طبیعی نیست، بلکه وضعیتی است «غیرطبیعی» و وحی هم برای اصلاح و سازگاری آن وضعیت با خود، نازل شده است؛ از این رو این وضعیت غیر طبیعی نمی‌تواند اصل و قاعده‌ای برای استنتاج معیارها و رفتارها قرار گیرد.

۳. زمین به صورت مشترک در اختیار همه - اعم از تلاش‌گران عرصه عدالت و مدعیان گستره سیادت - قرار دارد و دسترسی به قدرت در زمین از این به بعد طبق سیاست استخلاف و دست به دست شدن قدرت صورت خواهد گرفت و لازمه دست‌یابی به قدرت، تحقق شرایطی عینی و نیز غیبی است. شرایط عینی را باید تأمین کرد و شرایط غیبی را می‌باید درخواست نمود و از آن استمداد کرد.

۴. نخستین افرادی که اندیشه دولت به معنای «حاکمیت قانون» - منظور قوانین شخص محور و یا قوانینی که یک نفر آن را تعیین می‌کند نیست - را مطرح کردند «پیامبران» بودند.

۵. در دست گرفتن زمین و ثروت‌های آن و نیز سلطه بر مردم در راستای دسترسی به قدرت و سلطنت، از گرایش‌هایی است که در نهاد بشری وجود دارد؛ اما در روان انسان، گرایشی اصیل وجود دارد که به حق و عدالت متمایل است. رویارویی عدل و ظلم، استکبار و اسلام در واقع جلوه‌ای از تضاد درونی بشر است. نهاد انسان از تمایل به ظلم و شرارت به صورت مطلق تهی نمی‌گردد، همان‌طور که از تمایل به حق و عدالت تهی نمی‌شود. دست به دست شدن قدرت میان مدعیان عدالت و مدعیان ظلم بر پوسته زمین، عیناً در نهاد بشری تحقق دارد و گاه حق پیروز می‌شود و گاه شکست می‌خورد.

در قسمت بعدی این مبحث (فصل دوم از کتاب دکتر تیجانی عبدالقادر حامد) تجربه پیامبر و قریش بر اساس فرضیه ایشان مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### پی‌نوشت‌ها

۳۹. اعراف (۷) آیه ۵۹ (م)  
۴۰. همان، آیه ۶۵ (م)  
۴۱. همان، آیه ۶۹ (م)  
۴۲. همان، آیه ۷۳ (م)  
۴۳. همان، آیه ۷۴ (م)  
۴۴. همان، آیه ۸۰ و ۸۱ (م)  
۴۵. همان، آیه ۸۵، ۸۶ و ۸۷ (م)  
۴۶. همان، آیه ۸۹ (م)  
۴۷. همان، آیه ۶۰ (م)  
۴۸. همان، آیه ۶۴ (م)  
۴۹. همان، آیه ۶۶ (م)  
۵۰. همان، آیه ۷۰ (م)  
۵۱. همان، آیه ۷۲ (م)  
۵۲. همان، آیه ۷۵ (م)  
۵۳. همان، آیه ۷۶ و ۷۷ (م)  
۵۴. همان، آیه ۸۲ (م)  
۵۵. همان، آیه ۸۴ (م)  
۵۶. همان، آیه ۸۸ (م)

۵۷. همان، آیه ۹۰ و ۹۱. (م)

۵۸. القرطبی، الجامع لا حکام القرآن، تفسیر سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۱.

۵۹. فاصبر كما صبر اولی العزم من الرسل. «(۴۶) آیه ۳۵».

۶۰. القرطبی، پیشین، آیه ۳۵.

۶۱. زخرف (۴۳) آیه ۵۱.

۶۲. قصص (۲۸) آیه ۱.

۶۳. یوسف (۱۲) آیه ۵۶.

۶۴. همان، آیه ۱۰۱.

۶۵. مسأله سرزمین موعود، ملت برگزیده خدا و میثاق ابراهیمی تکیه گاه‌های اساسی اندیشه یهودی‌ای است

که احبار یهود آن را تولید کرده‌اند.

۶۶. اعراف (۷) آیه ۱۰۳.

۶۷. اشارات فراوانی در قرآن مبنی بر این که در فاصله زمانی میان یوسف و موسی بنی اسرائیل به پادشاهی

رسیده‌اند وجود دارد: «و إذ قال موسی لقومه یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم إذ جعل فیکم أنبیاء

و جعلکم ملوکاً و آتاکم مالم یؤت أحداً من العالمین؛ هنگامی که موسی رو به قوم خود گفت: ای قوم،

به یاد بیاورید نعمت خداوند را. خداوند انبیاپی را از میان شما قرار داد و شما را پادشاهی بخشید و به شما عطا

نمود آنچه به دیگر جهانیان نداد». طبری در تفسیر عبارت «و شما را پادشاهی بخشید» می‌گوید: خدمت‌گزارانی

از غیر بنی اسرائیل را به خدمت شما در آورد.

۶۸. اعراف (۷) آیه ۱۰۳. (م)

۶۹. همان، آیه ۱۰۴ و ۱۰۵. (م)

۷۰. همان، آیه ۱۰۹ و ۱۱۰.

۷۱. همان، آیه ۷۸. (م)

۷۲. در کتاب مقدس، سفر خروج، بیان شده است که فرعون از آن گمان داشت که جمعیت بنی اسرائیل

افزایش یابد و در صورت بروز جنگ آنان به صفوف دشمن بپیوندند.

۷۳. شعراء (۲۶) آیه ۲۲.

۷۴. اعراف (۷) آیه ۱۲۷.

۷۵. همان، آیه ۱۲۸.
۷۶. یونس (۱۰) آیه ۸۳
۷۷. همان، آیه ۸۴، ۸۵، ۸۶ و ۸۷
۷۸. اعراف (۷) آیه ۱۲۸. (م)
۷۹. سید قطب، **فی ظلال القرآن**، (بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ پنجم، ۱۹۶۷)، ص ۴۷.
۸۰. غافر (۴۰) آیه ۲۵.
۸۱. زمخشری، **کشاف**، (مصر: چاپخانه مصطفی محمد، چاپ اول، ۱۳۵۴. ق) ج ۲، ص ۱۹۹.
۸۲. سید قطب، **پیشین**، ص ۴۷.
۸۳. اسپینوزا برخلاف ما بر این ایده است که بنی اسرائیل پیش از برپایی دولتشان به شعایر دینی التزام نداشتند. ر.ک: رساله **در کلام و سیاست**، ترجمه دکتر حسن حنفی (الهیة المصریه العامه للتالیف و النشر، ۱۹۷۱) ص ۶۷
۸۴. یونس (۱۰) آیه ۸۸
۸۵. دخان (۴۴) آیه ۲۲ و ۲۳.
۸۶. اعراف (۷) آیه ۱۲۹. (م)
۸۷. انفال (۸) آیه ۶۵